

تأملاتی درباره...

بقیه از ص ۳

یکی - دو سال پیش از انقلاب اسلامی داشته باشیم یادآور می شوم که به روایت دوست عزیزم آقای دکتر سیروس آموزگار: در سال ۵۵ یکی از مقامات عالی رتبه ایرانی (ابرج گلسترخی، مسئول امور اوقاف و حج و زیارات) سفری به عراق داشت و با استفاده از فرصت به زیارت مرقد امام علی در نجف رفت. بهنگام زیارت، فردی به مقام ایرانی نزدیک شد و گفت: «لطفاً ساعت ۴ صبح فردا در حرم باشید، شخص مهمی کار واجبی با شما دارد...» مقام عالی رتبه ایرانی، سحرگاه فردا به حرم امام علی رفت و با تعجب می بیند که آن شخص مهم «آیت الله روح الله خمینی» است که آمده بود و از مقام ایرانی می خواست که واسطه شود تا او (خمینی) در آن سن و سال پیری از تبعید به ایران برگردد و... متأسفانه به «دلایل نامعلوم»، شرح این ملاقات به شاه گزارش نشد بلکه - برعکس - مدتی بعد، آن مقام عالی رتبه بجرم «رشوه و فساد مالی» دستگیر و زندانی شد... به روایت دوست آگاه دیگری: درخواست بازگشت خمینی قبلاً نیز توسط «امام موسی صدر» (از طریق سفارت ایران در بیروت) به ساواک گزارش شده بود اما به اطلاع شاه نرسید و...

از این گذشته، برای روستائیان ایران، بازگشت «خمینی» بمعنای «بازگشت اربابان به ده» و بمنزله استقرار مجدد «روابط ارباب و رعیتی» بود، بهمین جهت، روستاها - علیرغم باورهای اسلامی خود - در مجموع از حوزه تبلیغات سیاسی مآلها بر کنار بودند و لذا نقشی در انقلاب ۵۷ نداشتند. همین جا گفتنی است که حکومت «رضاشاه» اگر چه بر سیادت قطعی علمای مذهبی خاتمه نداد، اما بر منافع مادی و معنوی آنان، ضربه های جدی وارد ساخت. اصلاحات اجتماعی سال های ۴۰ محمدرضا شاه نیز به سلطه بلامنزاع علمای مذهبی در شهرها و روستاها خاتمه داد (کنترل املاک موقوفه، بودجه بندی مدارس مذهبی و مساجد از طریق اداره اوقاف) بهمین جهت است که «آیت الله خمینی» در سخنرانی های خود آنهمه نسبت به «این پدر و پسر» ابراز تنفر و انزجار کرده است.

نیروهای فعال سیاسی و فرهنگی در سال های ۵۰ (روشنفکران و دانشجویان) اکثراً، نیروهای «غیرمذهبی» بودند. رشد روزافزون نیروهای غیرمذهبی و انزوای نیروهای اسلامی در عرصه حیات سیاسی - فرهنگی جامعه آنچنان بود که بقول «دکتر شریعتی» و «حجت الاسلام سید محمد خاتمی»: «دانشگاه ها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند و بجهه های مسلمان در دانشگاه های ایران «قاچاقی» زندگی می کردند. در این دوران، مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه، باورهای اسلامی را مورد هجوم قرار دادند...» (۱)

با این ترکیب: در حوادثی که به انقلاب ۵۷ منجر شد، اولین گروههای اعتراضی علیه رژیم شاه، روشنفکران لائیک و دانشجویان بودند: «شب شعر کانون نویسندگان ایران» و ادامه آن در دانشگاه آریامهر (شب شعر سعید سلطانیپور) به اعتراضات و اعتصابات دانشجویی دامن زد. برای اولین بار، شرکت کنندگان در این شب ها، به خیابان ها ریختند و مبارزه ضد دولتی را عمومی کردند، تنها پس از اعتراضات روشنفکران و اعتصابات دانشجویان بود که نیروهای مذهبی (بازاریان و طلاب) جرأت یافتند و شروع به اعتراض، بستن بازارها و

راهپیمائی کردند. شعارهای مردم تا دی ماه ۵۷، شعارهای دموکراتیک و غیراسلامی بود (آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی و...) تنها پس از چاپ نامه توهین آمیز و سؤال انگیز «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات (درباره آیت الله خمینی) ما شاهد شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بودیم و از این زمان بود که «حاشیه نشین های شهری» هم قدم به میدان انقلاب گذاشتند.

انقلاب ایران، یک «انقلاب شهری» بود و جایگاه و پایگاه آن مراکز شهرها بود. روستائیان (که نصف جمعیت ایران را تشکیل می دادند) همانطور که گفتیم، در انقلاب ۵۷ حضور نداشتند. از این گذشته: وجود اقوام مختلف سنی مذهب در ایران (کردها، ترکمن ها و بلوچ ها) عملاً چیزی بنام «حکومت اسلامی به رهبری خمینی شیعه مذهب» را برای بخش عظیمی از مردم ایران، منتفی می ساخت. بهمین جهت - چه قبل و چه بعد از روی کار آمدن خمینی - نواحی سنی نشین ایران، هیچگاه با عقاید سیاسی و مذهبی او همراه نشدند.

انقلاب ایران - همچنین - بر اساس میانگین سنی عناصر فعال و کارساز آن (چریک ها، دانشجویان، دانش آموزان، خرده بورژوازی مدرن، کارمندان) اساساً یک انقلاب جوان بود. این طیف گسترده اما فعال، پرشور و جوان، از نظر سیاسی نه خاطره ای از «خمینی» و شعارهای او در ۱۵ خرداد ۴۲ داشت و نه حافظه ای از تاریخ معاصر ایران. بهمین جهت - با توجه به پویائی و جوانی خود - از یک «رادیکالیسم کور سیاسی» برخوردار بود... با این خصوصیات، نیروهای انقلابی در سال های ۵۰-۵۷ با «رد تئوری بقا» و با نفی «سلاح فرهنگ» به ترویج «فرهنگ سلاح» و «شهادت طلبی» پرداختند. طبیعی است که در فقدان احزاب سیاسی مستقل (جبهه ملی...) و عدم حضور شخصیت های سیاسی سرشناس در سال ۵۷، مذهب و مساجد می توانستند جایگاه و پناهگاه مناسبی برای ابراز «حضور جمعی» در مخالفت با شاه باشند. به جرأت می توان گفت که در سال ۵۷ اگر شخصیتی - مانند مصدق - وجود می داشت، قدرت گیری «خمینی» بسیار بعید می بود. جالب است یادآور شوم که اکثر علمای مذهبی و مراجع تقلید (مانند شریعتمداری، گلپایگانی، خوئی و...) در سراسر حوادث ۵۷، موضعی محافظه کارانه در مخالفت با شاه داشتند. بنابراین: نامیدن انقلاب ایران بعنوان یک «انقلاب اسلامی» چندان دقیق نیست.

معمولاً انقلاب ها یا علل داخلی دارند یا علل خارجی. درباره علل و زمینه های داخلی انقلاب ۵۷ باید گفت که تا ۶ ماه پیش از سال ۵۷ هیچ نشانه ای از یک انقلاب - آنهم از نوع اسلامی آن - در ایران وجود نداشت. رژیم شاه اگر چه با دشواری هائی در زمینه گرانی اجناس و کمبود مسکن روبرو بود، اما این مشکلات آنچنان نبود که آستان یک انقلاب عظیم باشد.

از نظر اقتصادی، در آستانه انقلاب ۵۷ درآمد سرانه مردم در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه، رقم بالائی بود (بیش از دو هزار دلار) اکثریت مردم شهرها نسبت به سال های پیش،

بقیه در ص ۵